

راه‌گشائی برای عراق، سیاستی بر مبنای توهم

■ نوشته: مارك پری

□ ترجمه: غلامحسین صالحیار

□□ «كسوف» یا «آخرین روزهای CIA»، نوشته «مارك پری»، کتابی است که با دید انتقادی، عملکرد «سازمان مرکزی اطلاعات» آمریکا، این بزرگترین دستگاه اطلاعاتی - امنیتی جهان، را در مدت چهار سال فعالیت آن مورد ارزیابی قرار می‌دهد. به نوشته مؤلف، این کتاب حاصل سه سال تحقیق و بررسی، استفاده از مدارک و اسناد معتبر، انجام مصاحبه‌های مختلف با بسیاری از رهبران و مقامات مسئول سیاسی و امنیتی آمریکا و همچنین روسا و دست‌اندرکاران درجه اول CIA است. با توجه به اهمیت CIA، به ویژه از لحاظ سیاست خارجی دولت ایالات متحده، این کتاب مجموعه‌ای بسیار خواندنی از نقطه نظرهای مختلف به دست می‌دهد، اما آنچه از نظر کشور ما اهمیت بسیار دارد، افشای روش‌ها و شیوه‌های به کار گرفته شده از طرف کاخ سفید و مدیران CIA در برابر ایران - پس از انقلاب اسلامی است که شاه بیت آن به جنگ ایران و عراق مربوط می‌شود، می‌توان ملاحظه کرد. به عنوان مثال، نگاهی گذرا به فرازهایی از فصل ۱۵ کتاب تحت عنوان «ایستگاه بغداد» می‌اندازیم:

□□□

حمله نظامی عراق به ایران و جنگ ۸ ساله دو کشور، نه تنها یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ معاصر کشور ما، بلکه از نظر اثرات منطقه‌ای و جهانی، در ردیف مهم‌ترین حوادث دهه‌های اخیر است. آنچه در این کتاب آمده، از جمله روشنگرترین مطالبی است که تاکنون درباره این جنگ تاریخی، به ویژه پایان گرفتن آن به صورتی که شاهد آن بوده‌ایم، انتشار یافته است. برای آگاهی آنان که درباره این جنگ و دلالتی که مسیر آنرا در سالها و به ویژه ماه‌های پایانی آن تغییر داد، در جستجوی نکات تازه‌ای هستند - همچنین برای ثبت در تاریخ - عمده مطالب فصل پانزدهم این کتاب، در اختیار خوانندگان ارجمند ماهنامه «اطلاعات سیاسی - اقتصادی» قرار می‌گیرد.

غلامحسین صالحیار - آذر ماه ۱۳۷۲

■ در يك روز سرد ماه فوریه ۱۹۸۲ که وزش پادهای تند مشخصه آن بود، يك هواپیمای شخصی از پاریس در فرودگاه بین‌المللی امان (پایتخت اردن) به زمین نشست و یکصد قدم به سوی ترمینال اصلی فرودگاه که ساختمان مدرن و نوسازی بود، پیش رفت. تعدادی از مقامات رسمی اردن در انتظار ورود این هواپیمای بودند؛ پس از توقف آن، به استقبال رفتند و مسافران هواپیمای را به سوی ستونی از لیموزین‌ها هدایت کردند تا آنها را به ملاقات ملک حسین، شاه اردن، ببرند.

در میان مسافران، مهمترین شخصیت «ویلیام کیسی» بود که هنگام پیاده شدن از هواپیمای، کیف دستی قهوه‌ای رنگش را نیز همراه داشت. از خبرنگاران، برای سؤال بیچ کردن «کیسی»، خبری نبود، چه مسافرت به صورت محرمانه انجام می‌شد؛ شاید یکی از محرمانه‌ترین مسافرت‌ها، در مدت کوتاهی که از آغاز زمامداری ریگان می‌گذشت، تا آن روز انجام شده بود.

کیسی، چند دقیقه پس از آنکه پایش به فرودگاه امان رسید، با ملک حسین ملاقات کرد و سپس به اتاق مجلل و آراسته دیگری هدایت شد و در آنجا با يك مقام عراقی تنومند در لباس خاکستری که نامش «برزان ابراهیم حسن التکریتی» بود، دست داد.

او برادر ناتنی صدام و رئیس دفتر مرکزی اطلاعات عراق یا CIA عراقی بود. گفتگوی آنها مودبانه بود، هر چند که از صمیمیت متعارف اثری در آن دیده نمی‌شد. کیسی برخوردی پر شور و با روح داشت. ایالات متحده آمریکا نگران جنگی بود که ارتش عراق از سال ۱۹۸۰ علیه ایران آغاز کرده بود.

در این ملاقات، کیسی گفت: ایالات متحده مایل است با عراق روابط مستقیم اطلاعاتی برقرار کند تا مطمئن شود که عراق می‌تواند در برابر حمله‌های ایران ایستادگی کند. او سپس جزئیات برنامه‌ای را که در این باره داشت، مطرح کرد.

نگرانی کیسی بیشتر از وضع نظامی عراق در جبهه جنوبی بود که در آنجا آرایش تانک‌های ایران، برای استفاده از ضعف عراقی‌ها، به خوبی صورت گرفته بود.

کیسی نقشه‌هایی را که CIA از آرایش نظامی نیروهای ایرانی و عراقی تهیه کرده بود، مطرح کرد و توضیح داد: براساس این نقشه‌ها، کارشناسان آمریکایی عقیده دارند که نیروهای ایران می‌توانند جلوی هرگونه حرکت عراقی‌ها را سد کنند.

سخنان کیسی واقع‌بینانه بود و بدون ابراز احساسات بیان می‌شد، اما انتظاری که از حرف‌هایش داشت، کاملا روشن به نظر می‌رسید: ایالات متحده نگران است که عراق در آستانه يك شکست نظامی عمده قرار گرفته باشد؛ زیرا خطوط دفاعی آن به صورت خطرناکی، بیش از حد گسترده شده و از این رو، واحدهای پیاده نظام ایران می‌توانند از میان خطوط بگذرند و تا بصره پیش بتازند؛ هرج و مرج ناشی از این شکست برای رژیم بغداد فاجعه بار خواهد بود.

در واشنگتن افسران اطلاعاتی و کارشناسان سیاست خارجی در انتظار اخبار مربوط به نتایج این ملاقات بودند. ماموریت کیسی، با توجه به يك بحران روه به توسعه، با عجله ترتیب داده شده بود. جامعه اطلاعاتی آمریکا به تازگی با خبر شده بود که براساس قرائن به دست آمده، ایران در آستانه يك پیروزی نظامی

جلسه حکمفرما می‌شد. تیچر را «ترمی در برابر تندروی‌ها» می‌دانستند. افکار او انعکاسی از نظریات روشنفکرانه بود که تفسیرهایش درباره دستور کارهای سنتی و محافظه کارانه شورای امنیت ملی بیشتر از این نظریه نشأت می‌گرفت که سیاست‌سازی، پیش از آن که بر اساس ایدئولوژی صورت پذیرد، ریشه در نیازهای روز دارد.

شهرت «تیچر» به عنوان یک عنصر ضد صدام حسین افراطی و همچنین یک طرفدار متعصب نزدیکی هر چه بیشتر روابط آمریکا و اسرائیل، هنگامی کاملاً آشکار شد که وی در سال ۱۹۷۹ یک گزارش پنجاه صفحه‌ای بسیار بحث‌انگیز در ارزیابی موقعیت عراق برای وزارت دفاع آمریکا تهیه کرد. او معتقد است: این گزارش که هنوز هم محرمانه تلقی می‌شود، کاملاً متکی بر واقعیت و تحلیل‌های اساسی است. با وجود این، نزدیک‌ترین دستیاران او می‌گویند: این گزارش تکان دهنده، بحث‌انگیز و به صورت زنده‌ای درباره چگونگی روابط آینده آمریکا و عراق آگاهی دهنده است.

در یک بخش اصلی گزارش، تیچر پیش‌بینی کرده بود که ظرف ۹ ماه آینده، عراق جنگ با ایران را آغاز خواهد کرد تا نیرومندترین کشور تولیدکننده نفت در خاورمیانه شود. تیچر نظریات قانع‌کننده خود را در این گزارش بر اساس واقعیت‌های جالب و جذاب مطرح کرده بود. این گزارش به حدی مؤثر بود که سرانجام از روی میز «هارولد براون» وزیر دفاع وقت آمریکا سردرآورد، ولی «براون» پس از مطالعه دقیق گزارش، نتیجه‌گیری‌های آنرا رد کرد.

تیچر بعداً تفسیرهای براون را درباره گزارش خود به صورتی واقف‌بینانه - ولی بسیار تند - مورد ارزیابی قرار داد و گفت: «آقای براون می‌گوید عراقی‌ها آن طور که من نتیجه‌گیری کرده‌ام، موجودات خبیثی نیستند. گفته‌های براون دست کم از یک نظر صحیح است: یعنی، من کلمات را با ظرافت به کار نبرده‌ام.» یک تحلیل‌گر وزارت دفاع می‌گوید: «هاوارد در گزارش خود تذکر داده بود که صدام حسین دیوانه است، دیوانه‌ای که باید تقریباً به هر قیمت، مهار شود.» خود «هاوارد» گفته است: «من در گزارش خود تأکید کرده بودم که عراقی‌ها ما را درباره نیات واقعی‌شان فریب می‌دهند. آنها خود را درگیر رویارویی با جمهوری اسلامی ایران کرده‌اند و ظاهراً هدف‌شان این است که افراطی‌گری این رژیم را از میان ببرند، اما به نظر من هر اقدامی به خاطر آن است که موقع خود را به عنوان یک قدرت عمده عربی در خاورمیانه تثبیت کنند.» گزارش «هاوارد» بر از آمار و ارقامی بود که نشان می‌داد عراق خود را درگیر یک برنامه عظیم تجهیز نظامی و تا دندان مسلح شدن کرده که هدف آن، آنقدر که ترساندن اسرائیل و سرانجام شکستن کمر نفوذ آمریکا در خاور میانه است، بر ضد ایران نیست.

«تیچر» در این گزارش اظهار عقیده می‌کرد که صعود عراق سرانجام فقط به رویارویی صدام حسین با آمریکا منجر خواهد شد. تعدادی از ما در شورای امنیت ملی اکنون می‌توانند این واقعیت را درک کنند. ما می‌دانیم که دیر یا زود صدام به مقابله با ما بر می‌خیزد. وقتی تیچر به عنوان کارشناس مسائل خاور نزدیک و آسیا به تیم ریگان پیوست، با تعدادی از تحلیل‌گران خوب آشنا شد که یکی از آنها، دونالد فورتیه (در آن زمان مدیر کل امور سیاسی و نظامی شورای امنیت ملی) بود. تیچر و فورتیه اتحادی میان خود و چند تحلیل‌گر در مراتب پائین‌تر به وجود آوردند که مهمترین آنان سرهنگ اولیور نورث بود. به نظر سرهنگ نورث، عراق یک کشور تروریست بود که برای خفیف کردن آمریکا، هیچ چیزی نمی‌توانست جلوی آنرا سد کند. نورث، اسرائیل را یک مانع بزرگ در برابر حکومت خود کامه عراق می‌دانست و نظریات خود را برای هر کس که حاضر به شنیدن آن بود، تشریح می‌کرد.

موضع ستایشگرانه نورث نسبت به اسرائیل همگام با نظریات وزارت خارجه و کارشناسان مسائل عربی خاورمیانه بود و بخشی از چیزی به شمار می‌رفت که وی آنرا «فرهنگ یکسان» می‌نامید و عقیده داشت: این فرهنگ مانع از هرگونه خصومت میان آمریکا و اسرائیل می‌شود.

روشن بود که اسرائیل دشمن اصلی عراق در منطقه به شمار می‌رفت و منتقد درجه اول صدام حسین در محافل جهانی محسوب می‌شد. پس از آغاز زمامداری ریگان، استدلال‌های اسرائیل درباره نیات دولت عراق در وزارت خارجه و کاخ سفید، جای مهمی برای خود باز کرد، ولی این امر تنها بر اثر آن بود که الکساندر هیگ، اولین وزیر خارجه ریگان، برای طرح این نظریات به

است و برای آن که دوستان آمریکا را در خاورمیانه متقاعد کند که «صدام حسین با خطر بزرگی روبرو است»، فرصت اندک و شرایط دشواری داشت. با این فرصت کم و حساسیت موضوع، کیسی یک هفته در پاریس انتظار کشیده بود تا این پیام برسد که صدام حسین موافقت کرده است نماینده‌ای را به ملاقات او بفرستد. مذاکرات آسانی در پیش نبود. میانجی‌گران این مذاکرات، از جمله حسین شاه اردن و فهد شاه سعودی، به رهبر عراق اطمینان داده بودند که ایالات متحده آمریکا اطلاعات مهمی در اختیار دارد که لازم است او از آن‌ها آگاه شود، اما صدام که در آغاز با این ملاقات موافق بود، سرانجام خود را کنار کشید و به ملک حسین و ملک فهد گفت که نمی‌تواند به آمریکایی‌ها اعتماد کند. آنگاه، جلب اعتماد مجدد صدام یک هفته دیگر طول کشید و بالاخره توافق شد که برای انجام مذاکره، «برزان» به امان برود. برای کیسی این سفری غیر عادی و خطرناک بود، به ویژه آن که آمریکا و عراق روابط دیپلماتیک نداشتند. برای مدت ۱۳ سال، از زمان جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، دو کشور ناگزیر بودند هرگاه مذاکراتی بین آنان ضروری می‌شد، در میان دریایی از بی‌اعتمادی و سوء تفاهات متقابل، اقدام کنند.

در این مدت، عراق به صورت مهم‌ترین متحد شوروی (سابق) در خاورمیانه درآمده بود. مسکو هم تسلیحات و تکنولوژی مورد نیاز بغداد را به صورتی روزافزون برای آن کشور تأمین می‌کرد و کارشناسان نظامی خود را به عراق می‌فرستاد تا به اجرای نقشه‌های استراتژیک آن کشور علیه ایران کمک کنند. اما شوروی‌ها تکنولوژی آمریکایی‌ها را نداشتند و ظاهراً متوجه این موضوع هم نبودند که رژیم عراق در آستانه یک فاجعه قرار گرفته است.

مذاکرات کیسی و برزان تکریتی دو ساعت طول کشید، سپس کارشناسان اطلاعاتی عراق به بغداد بازگشتند تا رهبر خود را از نتایج آن آگاه سازند. میان ایالات متحده آمریکا و عراق قرارداد جدیدی بسته شده بود. به موجب این قرارداد، دو طرف می‌بایست یکدیگر را از اطلاعاتی که درباره ایران به دست می‌آورند آگاه کنند و ضمناً CIA متعهد می‌شد گروهی از کارشناسان خود را به بغداد بفرستد تا به تلاش‌های عراق در جنگ با ایران کمک کنند. کمتر از دو ساعت پس از حصول توافق، کیسی از طریق یک شبکه مخابراتی امن به واشنگتن اطلاع داد که ماموریت او با موفقیت انجام شده است.

چند ماه بعد، دو مقام رسمی دیگر آمریکا، از جمله یک افسر بسیار بلندپایه CIA به خاورمیانه سفر کردند. این بار آنها مستقیماً به بغداد رفتند. آمریکایی‌ها طرح‌های جدیدی از آرایش نظامی نیروهای عراقی و ایرانی به همراه خود داشتند که با دقت زیاد توسط گروهی از کارشناسان نظامی جامعه اطلاعاتی آمریکا تهیه شده بود. این بار، علاوه بر دیدار با برزان، آنها با خود صدام حسین نیز که هنوز تردید داشت آمریکایی‌ها واقعاً خیال کمک به او را دارند، ملاقات کردند و صدام پس از آن که طرح‌ها و نقشه‌های CIA را دید، نظرش تغییر کرد. چند ساعت پس از ملاقات با صدام، آمریکایی‌ها به فرودگاه بغداد رفتند تا به امان بازگردند. افسران CIA که جریان این فعالیت‌ها را پیگیری و ضبط می‌کردند، از خوشحالی سر از پا نمی‌شناختند؛ تماس و ارتباط اطلاعاتی جدید میان CIA و عراق برقرار شده بود، اما در کاخ سفید پرزیدنت ریگان و چند تن از کارشناسان شورای امنیت ملی ناراحت بودند. آنها ترس از این داشتند که آمریکا به تولد جانور درنده‌ای در خاور میانه کمک کند و این جانور، بالاخره روزی، با هر حربه‌ای که در اختیار داشته باشد، رودروی ارباب امروزی خود بایستد. به نظر آنها، «آمریکا با آتش بازی می‌کرد.» یکی از این کارشناسان دورنگر، «هاوارد تیچر» بود.

«تیچر» تا زمانی که ماجرای کنترها بر ملا شد و افکار عمومی از آن اطلاع یافت و او ناگزیر دستگاه دولت را ترک گفت، یکی از برجسته‌ترین کارشناسان مسائل خاورمیانه در ایالات متحده آمریکا به شمار می‌رفت. قبل از آن که در زمان ریگان پستی به تیچر در شورای امنیت ملی محول شود، او به عنوان یک صاحب نظر و مفسر مسائل خاور نزدیک، مشهور شده و در جامعه اطلاعاتی و پنتاگون مشاغل متعددی را تصدی کرده بود. روش آرام، متفکرانه و متکی به نفس تیچر از او چهره‌ای جذاب در داخل دستگاه دولتی ریگان ساخته بود. در داخل شورای امنیت ملی مقدمش را گرامی داشتند و با آن که به ندرت در جلسات آن حضور می‌یافت، هر بار که پیدایش می‌شد، سکوت سنگینی بر اتاق



■ جورج شولتز



■ کاسپار واین برگر



■ ویلیام کیسی

انجام این ملاقات موافقت کرد و کیسی با برزان تکریتی در امان به گفتگو نشست.

افسران اطلاعاتی می گویند که ماموریت بعدی در بغداد به «ویلیام کلارک» مشاور امنیت ملی و «برت دان» افسر CIA محول شد که در آن موقع ریاست بخش خاور نزدیک را در آن سازمان به عهده داشت.

اما موفقیت این مذاکرات نتیجه ناچیزی در تغییر واقعیات نظامی داشت و انتظار می رفت که پیش بینی های نومید کننده تحلیل گران CIA به صورتی فاجعه بار کاملاً درست از کار درآید. حمله ایرانی ها در نیمه ماه مارس، برای ارتش صدام شکست عمده ای به بار آورد؛ ده هزار سرباز عراقی کشته و ۱۵ هزار نفر زخمی شدند و ۱۵ هزار سرباز دیگر نیز به اسارت نیروهای ایران درآمدند. از سوی دیگر ۲ لشکر زرهی عراق نابود شد، ۳۲۰ دستگاه تانک از میان رفت و ۳۵۰ تانک هم به چنگ ایرانیها افتاد. بخش بزرگی از ارتش عراق در طول اروندرود ناگزیر از عقب نشینی شد. این بیرحمانه ترین نبرد در طول جنگ ایران و عراق به شمار می رفت، اما از همه مهم تر آنکه، ایرانیها بسیار سخت و خیلی خوب جنگیدند و شکست های سال اول که روحیه شان را خراب کرده بود، تلافی کردند.

اخبار بد همچنان می رسید. با وجود کوشش بسیار CIA برای دادن هشدارهای لازم و به موقع به عراق و تاکید بر اینکه صدام حسین باید خطوط دفاعی کارآمدتری به وجود آورد، آرایش نظامی واحدهای عراقی، در برابر حملات بیابانی ایرانیان، مانند گذشته آسیب پذیر باقی ماند.

رهبری شخص صدام حسین بر عملیات جنگی، دورزدن و عقیم گذاردن تصمیمات فرماندهان نظامی و صدور فرمان های مکرر برای حمله های عجولانه و بدون تدارک لازم، نتایج وحشتناکی به بار می آورد. در ماه آوریل، تحلیل گران CIA به کیسی اطلاع دادند که بخش بزرگی از ارتش صدام در آستانه فروپاشی کامل است. شواهد این امر، یک سلسله عکس های ماهواره ای از آرایش نظامی نیروهای عراقی در نزدیکی خرمشهر و در فاصله چند کیلومتری از مرز ایران و عراق بود.

در خارج شهر، ۳۵ هزار نفر از نیروهای عراقی تقریباً به محاصره نیروهای ایران درآمده بودند، درحالی که جمع نیروهای عراقی در این ناحیه ۷۰ هزار نفر بود که با دوستان تانک و پشتیبانی آتشبار توپخانه، مقاومت می کردند.

پس گرفتن خرمشهر راه ایالات جنوبی عراق را که اکثریت مردم آنها شیعه هستند، برای حمله عمومی نیروهای ایران می گشود و از آنجا نیز کاملاً امکان پذیر بود که ارتش ایران به سوی بغداد سرازیر شود. آنگاه، ایران به آسانی می توانست از احساسات شیعیان این نواحی علیه صدام استفاده کند و آنها را بر حکومت بغداد بشورانند.

گرچه CIA در مورد اثر تعرض عمومی ایران اغراق کرده بود، اما در مجموع این ارزیابی با واقعیت های موجود چندان فاصله نداشت. در جنگ خرمشهر، عراق بین ۱۲ تا ۱۵ هزار تن از نیروهای خود را از دست داد و در شرایطی که

اسرائیل میدان می داد.

این نفوذ هیگ بود که موجب شد اسرائیل با استفاده از جت های «اف-۱۶» ساخت آمریکا به مرکز اتمی عراق در «عصیریه» ضربه بزند و دولت آمریکا در برابر این حمله عکس العمل شدیدی نشان ندهد.

در اوائل سال ۱۹۸۲ که وضع نظامی عراق در جنگ با ایران رو به وخامت گذارد، نظریات تیچر، فورتیه و نورث در داخل دولت ریگان کنار گذاشته شد. ستاد امنیت ملی سرانجام تحت تاثیر مقاماتی قرار گرفت که عقیده داشتند تهدید اصلی نسبت به منافع آمریکا در منطقه از ایران ناشی می شود که انقلاب اصول گرایانه اسلامی موجب سرنگونی حکومت طرفدار آمریکای آن کشور شده بود.

البته دولت ایالات متحده دلائل قانع کننده ای داشت که از ایران وحشت داشته باشد؛ کشوری که در اواخر حکومت کارتر ۵۲ دیپلمات آمریکایی را به مدت ۴۴۴ روز گروگان گرفت و کماکان آمریکارا «شیطان بزرگ» می خواند. مقامات شورای امنیت ملی به ویژه نگران بودند که جنگ ایران و عراق، جنگی که از زمان حمله صدام حسین در سال ۱۹۸۰ بدون وقفه ادامه داشت، به شکست رژیم بغداد منجر شود و یک حکومت شیعی اصول گرای دیگر در منطقه خلیج فارس به وجود آید.

در ابتدای جنگ، آمریکاییها هیچ نوع نگرانی نداشتند، چون ارتش عراق در مراحل نخستین خوب عمل کرده بود و در یک سلسله عملیات نظامی در سراسر سال ۱۹۸۱ دست بالا را داشت، ولی از اوایل فوریه سال ۱۹۸۲، وضع به تدریج دگرگون شد.

کیسی، رئیس کل CIA، در آن ماه گزارشهایی از جنگ ایران و عراق دریافت کرده بود که لرزه بر اندام اعضای عالیرتبه دستگاه سیاست خارجی آمریکا می انداخت.

به گزارش کارشناسان CIA، حملات عراق علیه ایران با ناکامی متوقف شده و آرایش نظامی ارتش عراق که پیش از حد لازم گسترش یافته بود، بسیار بد رهبری می شد. میدان جنگ به سلاح خانه ای تبدیل شده بود و علاوه بر این، به کیسی گزارش داده بودند که تلاش ها برای متحد کردن نیروهای کزد علیه دولت تهران با شکست مواجه شده است. در یک کلام، عراق ابتکار را در جنگ با ایران از دست داده بود و اینک، پس از یک سال که ایران به حالت دفاعی می جنگید، آماده آغاز تعرض متقابل می شد.

وضع صدام خطرناک به نظر می رسید. کیسی با عجله پیشنهاد کرد که ایالات متحده با بغداد ارتباط اطلاعاتی برقرار کند و برای آغاز کار، یک هیات عالیرتبه آمریکایی به عراق رفت و با صدام حسین ملاقات کرد. پیشنهاد کیسی مورد موافقت سریع رونالد ریگان قرار گرفت که می گفت: «مسئله عراقی ها فرق می کند.» معذک، صدام حسین از این ملاقات استقبال نکرد و اظهار داشت که نمی تواند به آمریکاییها اعتماد کند و بالاخره، پس از یک سلسله گفتگوهای طولانی با «حسین» شاه اردن و «فهد» شاه سعودی، صدام با

آنطور که تعدادی از افسران CIA می‌گویند، نظارت بر همه این کارها به عهده «رابرت گیتس»، «ریچارد کر» و «توماس توتن» گذاشته شده بود ولی اداره روزمره عملیات، به صورتی قاطع، با «برت دان» بود.

ترتیبات اصولی برای روابط آمریکا و عراق داده شد، رهبران اردن و عربستان به تضمین حسن نیت آمریکا و مساعی آن کشور نزد صدام حسین ادامه دادند و متعهد شدند کمک‌های تازه‌ای در اختیار رژیم بغداد قرار دهند. از راه‌های دیگر نیز صدام مورد پشتیبانی قرار گرفت؛ از جمله، موانعی که در راه بازرگانی آن کشور با آمریکا از سال ۱۹۶۷ برقرار شده بود، به صورتی چشم‌گیر کاهش یافت و کوشش‌هایی به عمل آمد که با درخواست عراق برای دریافت وام از کشورهای دیگر موافقت شود.

مقامات آمریکایی بعداً مدعی شدند که این کمک‌ها بلاعوض نبوده، بلکه صدام حسین نیز متعهد شده اطلاعاتی درباره تروریست‌های خاورمیانه به آمریکا بدهد، ابونضال را از بغداد اخراج کند، و اطلاعاتی را که درباره ایران به دست می‌آورد، در اختیار مقامات آمریکایی بگذارد.

برای اثبات حسن نیت آمریکا، افسران CIA در زمینه چگونگی مقابله عراق با حرکات نیروهای ایران توصیه‌هایی کردند. اطلاعات آنها در این زمینه آنقدر مشروح و دقیق بود که صدام حسین را شگفت زده کرد.

به نظر می‌رسید که ایالات متحده آمریکا از جزئیات در میدان‌های جنگ و نیز آنچه در داخل عراق می‌گذرد، بیش از خود صدام حسین آگاه است. اطلاعات آمریکا درباره اوضاع شیعیان در جنوب عراق نیز کامل و عالی بود. برنامه CIA در مجموع یک پیروزی به نظر می‌رسید.

در ماه ژوئن ۱۹۸۲ حسین دست به یک تصفیه عمومی در رژیم خود زد و تعدادی از وزرای کابینه و مقامات عالی‌رتبه را برکنار کرد و بجای چابلس‌ها و متعلق‌ها، کارشناسان اقتصادی و نظامی را گماشت. او همچنین تعدادی از فرماندهان نظامی را کنار گذاشت و دستور داد که بیشتر نیروهایش دست به یک عقب‌نشینی استراتژیک از پاره‌ای نقاط ایران بزنند تا خطوط دفاعی بصره را تقویت و قابل اعتماد سازد. از آن تاریخ به بعد، عراق در داخل خاک خود دست به یک جنگ دفاعی زد.

رژیم صدام حسین همچنین اعلام تلفات جنگ را متوقف کرد، چون این کار روحیه عمومی را بسیار تضعیف می‌کرد.

در طول حمله‌های مکرر ایران در تابستان سال ۱۹۸۲، نیروهای عراقی توانستند حملات زمینی متمرکز ایرانی‌ها را که در صورت پیروزی، بغداد را با خطر مواجه می‌ساخت، خنثی کنند. در خطرناک‌ترین حمله‌ها، واحدهای سپاه پاسداران تا ۸ کیلومتری بصره پیش آمدند و این حمله درست در کنار راه بصره به بغداد صورت گرفت، اما هر بار یورش ایرانی‌ها، توسط لشکرهای پیاده نظام عراقی که اینک آرایش درستی یافته بودند، متوقف می‌شد.

ایرانی‌ها در هیچکدام از این حملات موفق نشدند خطوط عراقی‌ها را در هم بشکنند و در نتیجه، در اوائل ماه اوت دست به عقب‌نشینی زدند. آنها فقط باریکه‌ای از خاک عراق را به طول ۱۶ کیلومتر و عرض ۵ کیلومتر در اختیار داشتند و برای دو سال، جنگ در همین باریکه دچار رکود شد.

گسترش روابط آمریکا و عراق

ریگان، پس از آنکه برای دومین بار به ریاست جمهوری رسید، فوراً دست به کار گسترش دادن روابط آمریکا و عراق شد. بین آمریکا و عراق روابط دیپلماتیک برقرار شد و پرزیدنت ریگان شخصاً از طارق عزیز وزیر خارجه عراق استقبال و با او ملاقات کرد.

عراق نیز نزار حمدون را که از عناصر مورد اعتماد صدام بود، به عنوان سفیر به واشنگتن فرستاد.

حمدون به صورت یک منبع مهم اطلاعات برای رفع نگرانی دولت ریگان از امکان شکست عراق در جنگ با ایران درآمد و همچنین نقش یک میانجی مورد اعتماد را در زمینه تبادل اطلاعات بین آمریکا و عراق ایفاء کرد. در یک مورد، حمدون حتی یک میهمانی شام به افتخار خانم «کرک پاتریک» که در آن زمان نماینده ایالات متحده در سازمان ملل بود ترتیب داد و یک محفل غیر رسمی

امکان داشت بیشتر واحدهای عراقی با یک عقب‌نشینی سازمان یافته و منظم به سوی شمال بروند، خطوط دفاعی آنها همچنان آشفته و نامنظم بود.

رژیم بغداد به شکست نهانی نزدیکتر می‌شد. نیروهای ایرانی در فاصله ۲۰ کیلومتری بصره بودند و مساعی جنگی عراقی‌ها اثراتی بسیار منفی بر جامعه عراق گذارده بود. بیش از ۴۰ درصد مردان عراقی را فقط به یک جبهه، یعنی بصره، فرستاده بودند و فعالیت کارخانه‌های کشور به توقف کلی نزدیک می‌شد.

از طرف دیگر، کردهای عراق نیز که دریافت‌ه بودند نیروهای عراق در منطقه بسیار کوچکی تمرکز یافته‌اند و اگر آنها در نقطه‌ای، مختصر فشاری وارد آورند، رژیم شکاف برخواهد داشت، دست به عملیات کماندویی علیه نیروهای عراق در شمال کشور زدند. ادامه فاجعه در جبهه جنوبی عراق، واکنش‌های جدی در سراسر کشورهای عربی و همچنین در ایالات متحده آمریکا داشت. در ماه ژوئن، عربستان سعودی و سوریه دست به میانجیگری زدند تا از طریق مذاکره، راه حلی برای پایان جنگ بیابند؛ از جمله پیشنهاد شد که صدام حسین کنار گذارده شود و شورانی مرکب از نمایندگان تمام دسته‌های سیاسی مهم عراق زمام امور کشور را به دست بگیرد.

در این میان، حکومت ریگان نیز مطالعه در این مورد را شروع کرده بود که به عنوان اقدام نهانی چه می‌توان کرد تا مانع شکست کامل رژیم صدام حسین شد؟

مقامات سیاسی و اطلاعاتی آمریکا عقیده داشتند اقداماتی که آمریکا تا آن زمان انجام داده (مانند حذف عراق از لیست کشورهای تروریست و بازگذاشتن دست مؤسسات بزرگ آمریکایی برای از سر گرفتن معاملات با عراق) بسیار دیر هنگام‌تر از آن است که بتواند از شکست‌های عراق در زمستان و بهار آن سال جلوگیری کند. در اواخر بهار سال ۱۹۸۲، کیسی و دستیاران عالی‌رتبه او تصمیم گرفتند روابط رسمی خود را با صدام توسعه دهند، به این امید که دولت عراق را وادار کنند گام‌های مؤثری برای بهبود وضع نظامی مایوس‌کننده‌اش بردارد. ارزیابی‌های جدید از آسیب‌پذیری‌های فراوان ارتش عراق که در ماه ژوئن تسلیم «کیسی» شد، ضرورت این ابتکار را بیشتر نشان داد.

کارشناسان CIA یکبار دیگر به این نتیجه رسیده بودند که سقوط حکومت بغداد از راه تحمل یک شکست نظامی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و یا به وسیله ظغیان گروه‌های شیعی مذهب داخل در عراق، امری اجتناب‌ناپذیر شده است؛ وضع عراق وخیم‌تر از همیشه به نظر می‌رسید.

واحدهای از سربازان ایرانی شکاف‌های عمیقی در داخل خطوط دفاعی آن کشور ایجاد کرده بودند و آنچه وخامت اوضاع را تشدید می‌کرد، قیام شیعیان در شهرهای کربلا، بصره حله و نصیریه بود.

راه بغداد عملاً باز بود

تحلیل‌گران CIA گزارش می‌کردند که راه بغداد عملاً باز است. فرماندهان عراقی نیز یا عمداً رژیم را در معرض خطر سقوط قرار می‌دادند، یا آنقدر بی‌کفایت و نالایق بودند که نمی‌توانستند وضع دفاعی مؤثر و رضایت‌بخشی به وجود آورند.

بار دیگر کیسی و ریگان تصمیم گرفتند عراق را نجات دهند. آنها این نقشه را تصویب کردند که روابط اطلاعاتی با عراق از راه‌های گوناگون توسعه یابد؛ از جمله آنکه تمام اطلاعات به دست آمده از آرایش نظامی ایرانی‌ها و مواضع آنها را که هواپیماهای اکتشافی پیشرفته «آواکس» (هواپیماهایی که در اکتبر ۱۹۸۰ به عربستان سعودی فروخته شده بود) به دست می‌آوردند، در اختیار رژیم صدام حسین بگذارند.

CIA نیز دسته‌ای از افسران اطلاعاتی خود را به بغداد فرستاد تا صدام حسین را برای تنظیم برنامه‌های دفاعی جدید کمک کند؛ همچنین، یک ایستگاه سری CIA در نزدیک کاخ ریاست جمهوری در بغداد تأسیس شد.

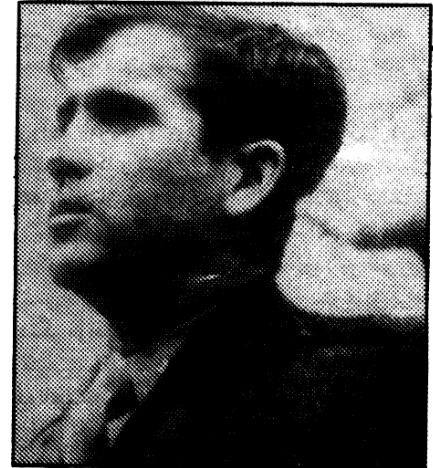
این بار صدام حسین به نصایح دوستان آمریکایی خود گوش فرا داد، اختیار رهبری جنگ را به فرماندهان نظامی حرفه‌ای سپرد و سعی کرد که روابطش را با کردها بهبود بخشد.



■ هاوارد تیچر



■ رابرت مک فارلین



■ الیور نورث

تصورشان آن بود که حافظ اسد هم در نتیجه اعمال این سیاست، خواهان روابط بهتری با ما خواهد شد.

تیچر، فورتیه و نورث، گناه اصلی را به گردن «شولتز» وزیر خارجه و «واین برگر» وزیر دفاع می‌اندازند.

نورث بعداً نوشت: «راه‌گشایی آمریکا برای عراق و نشان دادن نفرت نسبت به ایران، از موارد بسیار معدودی بود که «واین برگر» و «شولتز» درباره آن توافق نظر پیدا کردند. او به ویژه شولتز وزیر خارجه را متهم می‌کند که در توجیه این سیاست گفته بود: «ما نمی‌خواستیم شاهد پیروزی ایرانی‌ها باشیم... ما عمداً و استادانه می‌کوشیدیم روابط خود را با عراق بهبود بخشیم».

تیچر نیز در این مورد اضافه می‌کند: «شولتز اجازه داد که نظراتش درباره تروریسم، بر سیاست آمریکا نسبت به عراق سایه اندازد و صرف اینکه صدام حسین، ابونضال را از عراق اخراج کرد، برای رضایت خاطر او کافی بود». در سال ۱۹۸۵، تیچر، فورتیه و نورث با مشاور شورای امنیت ملی جدید ریگان، یعنی «رابرت مک فارلین» همکاری شدند که مثل خودشان شدیداً طرفدار اسرائیل بود. مک فارلین همچنین نسبت به درستی سیاست «راه‌گشایی برای عراق» به شدت تردید داشت اما به صورت تأسف‌باری از مسائل کشورهای عربی بی‌خبر بود. نگرانی مک فارلین از آن بود که آمریکا در خاورمیانه یک «متحد ناچور» برای خود پیدا کرده است.

نظریات مک فارلین بوسیله یک دوست قدیمی به نام «دیوید کیمچه» معاون سابق موساد و مدیر کل وزارت خارجه اسرائیل، تقویت می‌شد.

سیاستی درباره ایران

خاطرات تیچر از مقدمات راه‌گشایی به سوی ایران بسیار روشن است. او می‌گوید: «برای اولین بار، در این باره، دیوید کیمچه با مک فارلین تماس گرفت، اما کیمچه نکته‌ای را یادآوری می‌کرد که همواره از نظر ما روشن بود: ایران عامل کلیدی اصلی در منطقه، و از نظر استراتژیکی محور اساسی است. اما راه‌گشایی به سوی ایران، یک برنامه اسرائیلی نبود، بلکه برنامه خود ما به شمار می‌رفت. هر کس که نگاهی به نقشه بیندازد اهمیت ایران برایش روشن می‌شود».

مک فارلین مسئله تجدیدنظر در روابط آمریکا و ایران را به فورتیه و تیچر محول کرد و آنها با «گراهام فولر» افسر اطلاعات ملی CIA در امور خاور نزدیک تماس گرفتند تا یک گزارش اطلاعاتی ویژه، تحت عنوان «به سوی سیاستی درباره ایران»، تهیه کنند.

در این برآورد نهانی، ادعا شده بود که در داخل ایران مبارزه قدرتی در جریان است و از دولت آمریکا خواسته می‌شد به میانه‌روهای ایران کمک کند تا قدرت را به دست گیرند. گزارش «گراهام فولر» در سال ۱۹۸۵، یکی از عجیب‌ترین اسناد به حساب می‌آید. این گزارش براساس اطلاعات مستقیم و

برای تماس‌های پشت پرده عراق در واشنگتن شروع به کار کرد که عواقب مهمی داشت.

کاخ سفید از راه‌های دیگری نیز موجبات رضایت خاطر صدام حسین را فراهم کرد، از جمله ایران را در فهرست کشورهای حامی تروریسم جهانی قرارداد و از هم‌پیمانان آمریکا خواست به عنوان بخشی از عملیات American Stunch از ارسال هرگونه اسلحه و مهمات به ایران خودداری کنند، اما مهم‌ترین گامی که در این زمینه برداشته شد، گشایش مجدد سفارت آمریکا در بغداد بود که به صورت مرکز عملیات پنهانی در آن شهر درآمد تا بقای رژیم صدام را تضمین کند و در این باره به وی قوت قلب دهد. به نظر بسیاری از مقام‌های آمریکایی که با چنین سیاستی مخالف بودند، این کار زیاده‌روی و نهایت چابک‌دستی از صدام بود.

«هاوارد تیچر» در این باره به تلخی می‌گوید: «این دیگر تبادل اطلاعات نبود، یک توسری خوردن اطلاعاتی بود. ما به عراق آنچه را که لازم داشت تا از ایرانی‌ها شکست نخورد، دادیم، ما تمام آسیب‌پذیری‌های عراقیها را در خطوط دفاعی تشخیص دادیم و از این نقاط ضعف آگاهشان ساختیم. ما می‌دانستیم که اگر این کار را نمی‌کردیم، ارتش ایران تا خود بغداد پیش می‌رفت. ما استقرار یک حکومت شیعی را در جنوب عراق در همان موقع می‌دیدیم و این امر ما را تا سرحد مرگ شکنجه می‌داد. از این رو به صدام گفتیم: از خواب برخیز، خطوط دفاعی تو شبیه آب کش شده است. این دقیقاً کاری بود که برای صدام کردیم. ما با توصیه‌های گرانمای استراتژیک، عراقی‌ها را نجات دادیم».

«تیچر» اعتراف می‌کند که «CIA در سال ۱۹۸۲ در جنگ خونین ایران و عراق، محرومانه عراق را با نیزه نیرومندی که از لحاظ اطلاعاتی ارزش فراوان داشت، مسلح کرده است. از این هم فراتر رفته و می‌گوید: «ما از طریق عربستان سعودی و اردن، برای عراق اطلاعاتی فرستادیم تا سازمان اطلاعاتی خود را براساس آن برپا کند. ما به عراقی‌ها اطلاعات ماهواره‌ای و الکترونیک دادیم که در واقع برایشان گنجی بود، اما این کار، صدام حسین را از میزان توانایی‌های اطلاعاتی ما کاملاً آگاه کرد و به اصطلاح، دستمان پیش او رو شد».

تیچر می‌گوید: آمریکا برای صدام حسین کاری کرد که تا آن روز حتی برای هیچ یک از نزدیک‌ترین متحدان خود نکرده بود. این کار، منابع، شیوه‌های کار، و نظام اطلاعاتی و گزارش‌رسانی ما را در برابر عراقی‌ها عریان کرد و محرومانه‌ترین راز CIA را بر ملا ساخت. در این امر کیسی و دستیاران درجه اولش مقصر بودند.

تیچر اضافه می‌کند: «با این حال، کل دستگاه دولت آمریکا باید سرزنش شود که می‌خواست صدام را تقویت کند. در وزارت خارجه آمریکا، طرفداران اعراب تسلط داشتند و وقتی ما دستمان را برای عراق باز کردیم، آن‌ها حالشان مثل خوک‌هانی بود که به زیاله رسیده باشند. به نظر می‌رسید که این وضع به مذاق رهبران سوریه نیز خوشایند نیست، از این رو، سیاستمداران هوادار اعراب خیال می‌کردند از این طریق اهرمی هم بالای سر سوریه نگه داشته‌اند و

حتی، «کیسی» با مقامات عراقی در واشنگتن ملاقات کرد تا مطمئن شود که این شبکه ارتباطی به «رستی کار می کند و عراقی ها را به حملات بیشتر به خاک ایران تشویق نمود، گرچه کاخ سفید مدعی بود اطلاعاتی که در اختیار عراق گذاشته می شود، از نظر آن کشور، کاملاً جنبه دفاعی دارد.

یک مقام برجسته آمریکائی می گوید: «این برنامه، کوشش بدخواهانه ای از جانب آمریکا بود تا جنگ ایران و عراق منجر به یک تساوی شود.»

از سال ۱۹۸۶ که روزنامه واشنگتن پست مقاله ای در این باره نوشت، این نکته که آمریکا در تلاش برای ایجاد تساوی میان ایران و عراق در جنگ مشارکت داشته، به صورت یک سنوآل دائمی درآمد. اما مسئله هرگز چنین نبوده است. حقیقت این است که دسته های طرفدار عراق در داخل دولت ریگان و مقامهای طرفدار اعراب در وزارت خارجه و CIA به یک جنگ بی پایان در منطقه خلیج فارس علاقمند نبودند، بلکه خود را متعهد به پیروز کردن عراق در جنگ با ایران می دیدند و می خواستند برای تحقق و تضمین این پیروزی، آنچه در توان دارند انجام دهند. در مقایسه با «معامله اطلاعاتی آمریکا - عراق»، طرح «سلاح در برابر گروگان»، برنامه بسیار کوچک و ناچیزی به نظر می رسید و انجام چنین برنامه ای هرگز نمی توانست پیروزی طرف مقابل را تضمین کند؛ قضاوت نهایی با تاریخ است.



در اوائل سال ۱۹۸۸، واحدهای ارتش عراق، براساس نقشه ای بسیار خوب طراحی شده و یک مانور نظامی پیچیده که با کمک آمریکا برنامه ریزی شده بود، جزیره استراتژیک «فاو» را پس گرفتند. کارشناسان نظامی آمریکا، با کمک نقشه هایی که CIA تهیه کرده بود، تمام راههای تعرض واحدهای عراقی را به دقت مشخص کردند و برای انجام این تعرض، فرماندهان عراقی زیر نظر دقیق افسران اطلاعاتی آمریکا، مدت یک سال تمام آموزش دیدند، به طوری که پس از شروع حمله، عراقی ها توانستند همه شبه جزیره را در مدت ۳۶ ساعت دوباره اشغال کنند.

پیروزی عراق در فاو به علت اطلاعات بسیار دقیقی بود که در اختیار رژیم بغداد قرار گرفت: اطلاعاتی بسیار دقیق تر از آنچه قبلاً کارشناسان CIA درباره آرایش های نظامی ایران در اختیار صدام قرار می دادند.

بلند پایه ترین مقامهای اطلاعاتی آمریکا می گویند این اطلاعات شامل گزارشهای مشروح و تفسیرهایی بود که بر پایه اطلاعات بدست آمده توسط دستگاه های ضبط بسیار حساس الکترونیکی و عکس های ماهواره ای درباره مواضع نیروهای ایران قرار داشت. دست کم در یک مورد، هنگام ارائه شدن این گزارشهای مستند و مشروح و عکسها به شخص صدام حسین، افسران CIA نیز حضور داشتند. اتخاذ چنین روشی از طرف دولت آمریکا بی سابقه بود. موارد ارائه شده به صدام حسین و رژیم عراق، از جمله محرمانه ترین اطلاعات مربوط به دولت آمریکا در بالاترین سطح به شمار می رفت.

تیچر در این باره می گوید: ضربه اطلاعاتی ما به صورتی بود که صدام برنده شود. CIA بهترین چیزهایی را که در چنته داشت، در اختیار صدام حسین قرار داد، و وقتی به این ترتیب رژیم او را نجات دادند، باز هم چیزهای بیشتری در اختیارش گذاردند. کسانی در ایران گفتند بهتر است آمریکا در مقابل عراق به زانو بیفتد.

تیچر می گوید: اطلاعاتی که آمریکا در اختیار عراق گذارد، به قدری حساس بود که به آن کشور امکان می داد جهت گیری مایشین دفاعی خود را معکوس کند و از این اطلاعات، برای دفاع از نیروهایش در برابر سیستم هایی که آمریکاییها به منظور جاسوسی بر فراز خاک ایران پدید آورده بودند، بر ضد خود آمریکا استفاده کند. کما این که بعد از سال ۱۹۸۸، عراقی ها دست به کار تدارک یک برنامه عظیم نظامی شدند که بخش اصلی آن را پوشاندن و مخفی کردن سیستم های فرماندهی، کنترل و ارتباطات ارتش عراق در برابر عملیات جاسوسی فنی بود.

تصویری که تیچر و دیگران ارائه می کنند یک دستگاه دولتی را نشان می دهد که بر سر نقش CIA در کمک به عراق دچار تفرقه شدید است، و در این میان، رئیس جمهور، چون عروسک خیمه شب بازی، ابتدا اسیر گروهی از سیاستمداران مسائل خارجی با نظریات خاص، و سپس اسیر دسته ای دیگر است.

ناچیزی از داخل ایران و بدون دخالت سرویس عملیات پنهانی تهیه شده بود. یک ماه پس از آن، دستورالعمل شورای امنیت ملی که سیاست رسمی ایالات متحده را مشخص می کرد، بسیاری از جنبه های این برآورد را گسترش داد.

این دستورالعمل، ترس چهل ساله دولت ایالات متحده را از این که شوروی در ایران صاحب نفوذ شود، مورد تردید قرار می داد و حتی توصیه می کرد: اگر دولت ایران نظرات خود را تعدیل کند، حتی می توان در چارچوب یک سیاست مرحله ای اسلحه در اختیار ایران گذاشت. آنچه عجیب تر به نظر می رسید آن بود که اجرای این برنامه براساس همان اطلاعات ناچیز، یا در واقع بدون هرگونه اطلاعات معتبر و قابل اتکاء توصیه می شد؛ در واقع، این برنامه براساس «عقیده» تنظیم شده بود، نه بر مبنای واقعیت ها زیرا، نه تنها در ایران میانروهائی وجود نداشتند، بلکه نفوذ شوروی در آن کشور بسیار جزئی و کم اهمیت به حساب آمده بود؛ از سوی دیگر، ابزار سیاسی دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران، یعنی حزب توده منهدم شده تلقی می گردید.

با وجود این نقائص آشکار، تیچر هنوز از این برآورد دفاع می کند و تهیه کننده آن را مورد ستایش قرار می دهد. او درحالی که کلمات خود را به دقت انتخاب می کند، می نویسد: «فولر درک نشده بود. او یک متفکر استراتژیست بود که می دانست ایران تا چه حد می تواند مهم باشد.»

آنچه تیچر مطرح نمی کند، این است که «فولر» یک منتقد علنی احساسات طرفدار عراق در داخل دولت ایالات متحده بود. در همان حال، فولر هراس CIA و کاخ سفید را درباره سربردشتن اسلام اصول گرا، رد می کرد. فولر می گوید: «در واشنگتن یک ترس پنهانی ریشه دار از نیروی اسلام وجود داشت، نیروی که به کلی با طرز تفکر آمریکائی بیگانه است و حقیقتاً ما را ناراحت می کند.» فولر تا آنجا پیش می رود که می نویسد: «سیاست سازان هوادار عراق احتمالاً گرفتار یک نوع بیماری عصبی سیاسی بودند. مقامات عالی رتبه پنتاگون و جاهای دیگر، حتی بیش از آن که از کمونیسم نگران باشند، از اسلام می ترسیدند. این تقریباً ترسی بیمارگونه و توهمی است که به شخص اجازه می دهد برای از پای درآوردن دشمن از هر وسیله ممکن استفاده کند و آنها هم برای متوقف کردن اسلام گرایی، می خواستند از همین روش استفاده کنند.» گزارش ماه مه ۱۹۸۵ «برآورد ملی»، متقاعد کننده و گواهی است بر این که پیشنهاد راهگشایی به سوی ایران ابتکاری بود برای مقابله با برنامه CIA در مورد کمک به عراق، نه آنطور که بعداً وانمود کردند، وسیله ای برای آزادی گروگانها در لبنان. از این گذشته، این برنامه هیچ ارتباطی به نفوذ شوروی در ایران، یا وجود عناصر فرضاً میانه رو در این کشور نداشت.

تیچر توضیح می دهد: «شخص من و تعدادی دیگر، همیشه نگران بودیم که برنامه تبادل اطلاعات با عراق برای آمریکا سرایشب لفظزنده ای باشد. ما به صدام یک رشته اطلاعات استراتژیک می دادیم که به او می آموخت چگونه آمریکائی ها را بفریبد و برای این کار به چه چیزهایی نیاز دارد. ما باید راهی برای مقابله با این وضع پیدا می کردیم.»

نتیجه گیری های تیچر و انکش منفی شدید افسران بازنشسته CIA را که از ارتباط مخفی آمریکا و عراق آگاهی داشتند، برانگیخت.

تهیه اطلاعات دقیق برای عراق

در همان حال که مساعی بی ثمر و بی نتیجه شورای امنیت ملی درباره ایران دنبال می شد، برنامه کمک CIA به عراق همچنان گسترش می یافت. CIA در ماه اوت سال ۱۹۸۶ یک سیستم الکترونیکی بسیار پیچیده، گسترده و امن ارتباطی به راه انداخت که واشنگتن را مستقیماً به بغداد مربوط می کرد. برای دو ماه متوالی، صدام حسین، از طریق ایستگاه بغداد، اطلاعات مستقیمی درباره آرایش های نظامی ایران دریافت می داشت. از طریق این شبکه عظیم ارتباطی، اثرات بمباران های عراق بر تاسیسات ایران ارزیابی و به وسیله CIA در اختیار رژیم عراق گذارده می شد. بخش اعظم این ارزیابی ها به وسیله یک واحد ویژه که در ایستگاه بغداد تاسیس شده بود، صورت می گرفت. این مرکز همچنین می توانست بموقع اطلاعات دقیقی برای فرماندهان عراقی تهیه کند که کاملاً مشروح، معتبر و مستند و به صورتی باور نکردنی، صحیح و دقیق بود و هدف از آن صرفاً این بود که رژیم صدام حسین را در برابر ایران تقویت کند. بنابر گزارشی که در روزنامه «واشنگتن پست» در سال ۱۹۸۶ منتشر شد،